

طغیان فقر و تندباد فلاکت در دوزخ سرمایه داری ایران

ناصر پایدار

بیست پنجم شهریورماه هشتاد و شش

عبدالرضا مصری مسؤل وزارتخانه ای به نام «رفاه و تأمین اجتماعی»؟؟!! اعلام کرده است که گویا حدود ۹ میلیون نفر از نفرین شدگان ساکن سرمایه داری ایران در زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند!! گفتار ناشیانه «مصری» دقایقی بعد حتی دولتمردان دیگر بورژوازی را به طرح ملاحظات اصلاحی مجبور ساخت. نماینده بجنورد اعلام کرد که آمار مورد استناد جناب وزیر بسیار نادقیق است و شمار افرادی که زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند، به طور قطع از ۱۲ میلیون متجاوز است. گفتگوها کلاً و در تمامی زوایای حاکمی است که ارقام مورد اشاره سران دولت بورژوازی نه توده وسیع اسیر در لهیب مرگبار گرسنگی و فقر بلکه فقط جمعیت شاغل دارای درآمدهای ماهانه زیر ۱۶۲۵۰۰ تومان را مطرح نظر دارد. دلیل این امر کاملاً روشن است. کودکان و حتی زنان در عرف جمعیت شناسی!!! و با معیارهای دولت یا مؤسسات تهیه آمار بورژوازی ایران اساساً شخصیت های انسانی دارای حق مستقل زیست به شمار نمی آیند. اینان فقط «عیال و عائله»!!! تحت قیمومیت یا تکفل اقتصادی رئیس خانوارند!!! در مورد اینان قرار نیست که از درآمد و معیشت و دار و ندار زندگی و خط فقر و مانند این مفاهیم هیچ سخنی به میان آید!!! بحث فقط پیرامون کسانی است که مسؤل ارتزاق و سیر کردن شکم این خیل عظیم «عائله و عیال» و موجودات تحت تکفل می باشند. به بیان شفاف تر فحواى سخن وزیر یا وکیل سرمایه داری ایران این نیست که ۱۲ میلیون نفر از کل ساکنان کشور دارای درآمدی زیر سطح ۱۶۲۵۰۰ تومان در ماه هستند. طرح چنین سخنی با توجه به همه مؤلفه های ناظر بر وضعیت کار و شرایط معاش توده های کارگر جامعه از بیخ و بن بی معنی به نظر می رسد. در نظر بیاوریم که بر پایه ارقام منتشره از سوی مراکز آماری همین دولت روز بورژوازی، حدود ۵ میلیون انسان جویای کار و در سن اشتغال از داشتن هر نوع کاری و لاجرم از هر میزان درآمدی بکلی محروم هستند. در کنار این توده عظیم ۵ میلیونی خارج از فرایند اشتغال، درصد بسیار کثیری از کارگران جامعه را پیش روی داریم که در بهترین حالت و با خوشبینانه ترین پیش فرض ها کل دستمزد ماهانه آنان به ۱۵۰۰۰۰ تومان هم نمی رسد. هر کدام از این کارگران خود عهده دار تأمین معیشت چندین انسان از زن و فرزند گرفته تا پدر و مادر و خواهر و برادر می باشند و کل جمعیت ابوابجمعی متکی به کار و دستمزد آنان به مراتب از سه برابر ۱۲ میلیون نفر مورد تصریح نماینده بجنورد نیز بسیار افزون تر است. به همه این دلائل ساده و کاملاً بدیهی پیداست که ارقام اعلام شده توسط دولتمردان بورژوازی ایران، صرفاً در برگیرنده شاغلانی است که با تمام توان کار می کنند اما دستمزد ماهانه آنان زیر خط رسمی فقر قرار دارد. در باره تعریف بورژوازی ایران و کل نهادهای جهانی سرمایه داری از خط فقر و اقلام معیشتی متناظر با آن جای گفتگو بسیار است اما به نظر نمی رسد که هیچ کارگری محتاج توضیح چند و چون جنابیت آمیز بودن این تعاریف باشد. به همین دلیل ما نیز از

پرداختن به آن‌ها چشم می‌پوشیم و یکراست به سراغ ما به ازاء عینی آمارهای دولتمردان سرمایه در متن زندگی و وضعیت معیشتی توده‌های کارگر ایران می‌رویم. جمعیت ۱۲ میلیونی مورد اشاره نماینده بجنورد عموماً مزدبگیرانی هستند که مزد ماهانه هر کدام آنها علی‌الاصول باید سفره نان و دارو و کل هزینه معاش یک خانواده باشد. متوسط افراد خانوار در ایران حدود ۵ نفر است و ما به دلیل فقدان آمار و داده‌های مستند به گونه‌ای بسیار خوش خیالانه فرض را بر این قرار می‌دهیم که پاره‌ای از خانواده‌ها نه یک شاغل که مثلاً دو نان آور در حال اشتغال داشته باشند. وسعت این خوش خیالی را نیز تا آنجا افزایش می‌دهیم که ۱۲ میلیون جمعیت مورد تصریح نماینده بجنورد را نه نمایندگان ۱۲ میلیون خانوار که فقط نماینده ۱۰ میلیون خانوار کارگری ۴ نفری!! به حساب می‌آوریم. از این که بگذریم گزارش وزیر «رفاه...» و اظهارات نماینده مجلس بورژوازی در تعیین میزان این درآمدها بر عبارت «زیر سطح ۱۶۲۵۰۰» انگشت نهاده است و این خود بدان معنی است که درآمدها می‌تواند در فاصله میان چند هزار تومان تا نهایتاً همین رقم شاخص خط فقر نوسان نماید، چیزی که ما باز هم با فرض بهترین حالت آن را حول محور ۱۰۰۰۰۰ تومان برای هر فرد شاغل مبنای محاسبات خود قرار می‌دهیم. حال با توجه به همه این احتمالات و با دادن اعتبار به تمامی این مفروضات اغراق آمیز به گوشه‌ای از واقعیت زندگی و استثمار این کارگران و کل توده‌های طبقه کارگر ایران نظر اندازیم؟ ارقام فوق‌قبل از هر چیز بیانگر آن است که ۴۰ میلیون نفر از سکنه سرمایه‌داری ایران در مجموع از درآمد ماهانه‌ای به شرح زیر برخوردار است:

$$12\ 000\ 000 * 100\ 000 = 1\ 200\ 000\ 000\ 000$$

بالتر اشاره کردیم که مطابق گزارش مراکز آمار دولت اسلامی بورژوازی حداقل ۵ میلیون انسان بیکار و فاقد هر نوع درآمد هستند. در اینجا نیز فرض می‌کنیم که درصد بیشتری از این بیکاران آدم‌های منفرد و فقط شمار کمتری از آنان انسانهای متأهل و دارای فرزند باشند. با رعایت همه این ملاحظات برای تضمین صحت نسبی نتایج حاصل از ارقام مبهم و داده‌های متناقض که وجود آنها ویژگی عام سیستم سنجش و آمارگیری دستگاه‌های دولتی سرمایه‌داری ایران است باز هم به هر حال شمار کل بیکاران و جمعیت محتاج به کار این کارگران نمی‌تواند از ۱۰ میلیون نفر پائین‌تر باشد. حال اگر این ۱۰ میلیون را به ۴۰ میلیون نفر قبلی اضافه کنیم اولین استنتاج آن خواهد بود که حدود ۵۰ میلیون نفر از ساکنان جهنم سرمایه‌داری ایران در مجموع تنها با درآمدی معادل ۱ 200 000 000 000 تومان ارتزاق می‌کنند. پیدا است که این ۵۰ میلیون به نوبه خود از حصه معیشتی متفاوتی در کل رقم بالا برخوردارند، به گونه‌ای که میزان سهم آنها می‌تواند در فاصله میان صفر تا چند هزار تومان در ماه متغیر باشد اما متوسط نسبی آن از رقم ۲۴۰۰۰ تومان در هر ماه تجاوز نمی‌کند.

$$1\ 200\ 000\ 000\ 000 : 50\ 000\ 000 = 24000 \text{ تومان}$$

درآمد ماهانه‌ای معادل ۲۴۰۰۰ تومان در ماه و ۲۸۸۰۰۰ تومان در سال برای هر نفر و وسعت شمول این وضعیت معیشتی برای ۵۰ میلیون نفر از توده‌های کارگر جامعه در همان حال متضمن این معناست که کل این

جمعیت در طول یک سال تمام فقط با درآمدی برابر با $50\ 000\ 000 * 288\ 000 = 28\ 812\ 000\ 000\ 000$ تومان زندگی می کنند یا به هر حال تلاش می کنند تا شاید زنده بمانند. تلاشی که معمولاً در پاره ای موارد منتهی به شکست است و کابوس مرگ ناشی از گرسنگی و فقر رشته بی قوام آن را در هم می گسلد و یکجا قیچی می کند. با همه اینها ارقام اخیر را به خاطر داشته باشیم و به سراغ برخی داده های مهم و تعیین کننده اقتصادی دیگر برویم.

داده های مرکز آمار رژیم اسلامی سهم سرانه آنها از محصول اجتماعی سالانه کار و تولید طبقه کارگر ایران را رقمی معادل ۳۵۰۰ دلار در سال گزارش کرده است. این همان چیزی است که بورژوازی آن را «تولید ناخالص سرانه ملی»!!! می نامد، رقم ۳۵۰۰ مربوط به سالهای قبل از شروع سده جاری است. در طول چند سال اخیر فقط میزان اضافه ارزش های نفتی سرمایه داری ایران از ۲۰ میلیارد دلار به بیش از ۵۰ میلیارد دلار در سال افزایش یافته است. ارزش اضافی حاصل از فروش تولیدات نفتی در بخش غالب خود به انباشت مضاعف سرمایه تخصیص داده شده است و سرمایه گذارهای غول آسای نوین خواه از محل توده انبوه اضافه ارزش های نفتی و خواه مهمتر از آن اضافه ارزش ناشی از استثمار سالانه کل طبقه کارگر به نوبه خود تشدید هر چه عمیق تر و هولناک تر استثمار نیروی کار و لاجرم افزایش بسیار چشمگیر محصول کار سالانه توده های کارگر را همراه داشته است. بر پایه همان گزارشات منتشره مرکز آمار دولت بورژوازی، رشد سالانه تولید و انباشت سرمایه در این مدت، به طور متوسط در بالای مرز ۶٪ سیر کرده است. این ارقام و شواهد به سادگی گویای آن است که سرانه ۳۵۰۰ دلار سال ۱۹۹۹ در شرائط موجود حتی در بدترین حالت با رقمی بالاتر از ۵۲۶۰ دلار جایگزین شده است.

ابعاد فاجعه وجود سرمایه داری را خوب دقت کنید. طبقه کارگر ایران به استناد آنچه که سازمان ها و نهادهای دولتی این نظام می گویند میزان ارزشی بالغ بر $75\ 000\ 000 * 5260 * 900 = 355\ 050\ 000\ 000\ 000$ تومان در سال تولید کرده است، اما از تمامی این مبلغ بر پایه آنچه قبلاً دیدیم تنها ۲۸ ۸۱۲ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان به کل ۵۰ میلیون نفوس کارگری جامعه پرداخت گردیده است. اگر رقم نخست را به دومی تقسیم کنیم مخرج کسر از ۱۲ فزونتر است و این بدان معنی است که توده های کارگر ایران از هر ۱۰۰ تومان ارزشی که تولید نموده اند، حداقل ۹۲ تومان آن را به طور کامل از دست داده است و در بهترین حالت تنها ۸ تومان به قلمرو معیشت و مایحتاج زیستی اش راه یافته است. آحاد طبقه کارگر ایران در زیر «خط فقر» به روایت بورژوازی و در عمق تحناتی ترین رسوبات باتلاق بی حقوقی و فقر به طور واقعی زندگی می کنند، زیرا که نظام سرمایه داری با آنان چنین می نماید و فشار استثمار سرمایه بر آنان تا به این حد سنگین و جنایتکارانه است. یک سؤال مهم در این گذر این است که بر سر ۹۲ درصد محصول کار و تولید تاراج شده توده های طبقه کارگر چه رفته است؟ پاسخ به این سؤال اگر چه سخت نیست اما در محاورات روزمره افراد با تعمق و شناخت کافی نیز همراه نمی باشد. بسیاری از کارگران به گونه ای درست اما سطحی یگراست به دزدی ها، حیف و میل ها، هزینه های گزاف سازمان های عریض و طویل دولتی، بودجه های سرسام آور ارتش و سپاه و بسیج و نهادهای سرکوب یا مخارج بی مرز تسلیحات و ماشین نظامی رژیم حاکم اشاره می نمایند. در صحت این اشاره و استدلال به طور قطع جای هیچ حرفی نیست. چندین میلیون ارتشی و سپاهی و ایادی سایر ارگانهای قهر و سرکوب در حالی که تنها کارشان خفه ساختن

هر فریاد اعتراض انسان های کارگر و زحمتکش است، بخش مهمی از محصول کار توده های کارگر را تصاحب و تاراج می کنند. ثروت های غول پیکر و کاخ های پر عظمت ماوراء فرعونى یا حیف و میلهای نجومى دولتمردان و عمله و اکره نظام اجتماعى حاکم نیز سواى همین محصول کار و تولید طبقه کارگر هیچ منشأ و سرچشمه دیگری ندارد. چاه ویل ساختار بوروکراتیک و میلیتاریستى قدرت سیاسى موجود نیز به طور بی امان بخش های دیگری از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر را فرو می بلعد. اینها همه در عداد بدیهی ترین بدیهیات هستند و این حرف پروین اعتصامى شاعر نیز به رغم تمامی سطحى بودن و عوامانه بودنش غلط نیست که « روشنى گوهر تارک دولتمردان را باید در قطره سرشک یتیمان نظاره کرد». با همه اینها خلاصه کردن پاسخ این سؤال که بر سر ۹۲٪ از حاصل کار و تولید و مرارت کارگران چه رفته است؟ در نوع این عبارات و فرمولبندى ها نیز بسیار ناقص، و سطحى و ساده انگارانه است و لاجرم می تواند سخت گمراه کننده باشد.

اكتفاء به انگشت نهادن بر دزدیها، چپاولها، هزینه های گزاف نظامى و بوروکراسى دولتى یا حیف و میل ها و ثروتهای دولتمردان به مثابه چاه ویل بلع ارزش های تولید شده توسط توده های کارگر معنائش در وهله نخست چشم پوشیدن از سرنوشت واقعى محصول کار و تولید طبقه کارگر است و در وهله بعد چشم پوشى از واقعیت وجود مناسبات اجتماعى و اقتصادى معینى است که کل این استثمار، جنایات، حق کشى ها، دزدى ها، شرارت ها و بشرستیزی ها، پدیده اجتناب ناپذیر و جزء لاینجزای هستى آن می باشد. بحث فقط بر سر این نیست که چند ده میلیون کارگر کار می کنند و عده ای دزد حاصل کار آنها را می دزدند، یا اینکه کارگران خود را می فرسایند اما عده ای زورگو حاصل زحمت آنان را صرف خرید سلاح یا عیش و عشرت خود می سازند. معضل واقعى وجود کل جامعه و نظامى است که در بنیاد هستى خود بر رابطه خرید و فروش نیروى کار بنا شده است. جامعه ای که در آن عظیم ترین بخش حاصل کار و تولید طبقه کارگر لاجرم به سرمایه تبدیل می گردد. کوه دارائىها و مال و منال موجود ثروتمندان سرمایه است. کارخانه های عظیم مایملک آنان یا مایملک دولت آنان یکسره سرمایه است. شبکه های غول پیکر حمل و نقل آنان سرمایه است، مجتمعات ساختمانى سر به فلک کشیده تحت مالکیت طبقه شان سرمایه است. شرکت های بی شمار تجارى و تولیدى آنان، راهها، جاده ها، راه آهن ها، سدها، آب جارى لوله ها، برق و گاز و تأسیسات توزیع آنها، بیمارستانها، مدرسه ها، مهدکودکها، هر چه در کارخانه ها تولید و در فروشگاهها به فروش می رسد، هر چه وسائل تولید و داد و ستد و هر آنچه که حاصل کار و مرارت انسانها یا هر چه در طبیعت در سیطره دخالت و اثرگذاری و حوزه سوداندوزى سرمایه داران است، همه و همه سرمایه و باز هم سرمایه اند. دولت، هزینه های عظیم دیوانسارى منحنط دولتى، ارتزاق یا عیش و نوش ۷ میلیون بسیجى عمله و اکره دستگاههای سرکوب و نظم مسلط سیاسى، ارقام نجومى مخارج نگهدارى ارتش و سپاه و پلیس و سایر نهادهای اعمال قهر و توحش دولتى، هزینه های تریلیونى ساز و برگ های نظامى و کل هزینه های مشابه دیگر نیز صرفاً و صرفاً اقلام مختلف بودجه ای را تشکیل می دهند که وجود آن، شرط گریزناپذیر بقای حیات سرمایه و نظام سرمایه داری است.

می بنیم که مشکل واقعی به هیچ وجه صرف دزدیها، حیف و میل ها، چپاول ها و ریخت و پاش های بی حساب و کتاب نیست. معضل اساسی این است که چند ده میلیون کارگر ایرانی شب و روز کار می کنند و محصول کار شبانه روزی آنان به سرمایه داران و دولت سرمایه داری، به ساز و برگ حکومتی و هزینه های حفظ مناسبات کار مزدوری تبدیل می گردد. ریشه همه این مصائب در اینجا قرار دارد. فقر و فاقه و گرسنگی و بی مسکنی و بی دارویی و همه بلایای زندگی بشر معاصر و از جمله ۵۰ میلیون نفوس کارگری جامعه ایران از اینجا می جوشد. فقر پدیده سرشتی نظام بردگی مزدی است و مادام که آخرین آثار حیات این نظام دژخیم بر ساختار هستی انسانها سنگینی می کند فقر نیز، نه فقط وجود خواهد داشت که لحظه به لحظه تعمیق می گردد و گسترش خواهد یافت. تا سرمایه داری هست محصول کار و تولید توده های وسیع کارگر به جای آنکه وارد مجاری معیشت و رفاه و راحتی و سلامتی و تعالی فکری آنها گردد بالاجبار به سرمایه مبدل می گردد. سرمایه بدون سود، بدون افزایش مستمر و تصاعدی سودها، بدون سرریز بی امان سودهای کلان به حوزه جدید انباشت، بدون رشد غول آسای بی وقفه و بدون اینکه هر لحظه و هر روز بخش انبوه تری از وقت کار و حاصل تولید کارگران را به افزایش بی مهار خود اختصاص دهد، نمی تواند وجود داشته باشد. سرمایه در جستجوی سودهای عظیم تر جبراً و قهراً بارآوری نیروی کار و ظرفیت تولید توده های کارگر را بالا می برد و به موازات آن نیاز به نیروی کار را هر چند به صورت نسبی کاهش و باز هم کاهش می دهد. بیکاری و بیکارسازی کارگران امر قهری نظام سرمایه داری است و گسیل مداوم افواج چند میلیونی توده های بیکار یا زائد بر نیاز سوداندازی سرمایه به برهوت فقر و فلاکت و مرگ ناشی از گرسنگی پدیده اندرونی و ارگانیک سرمایه است. اجتناب ناپذیری بحرانها و جبر بازتولید مداوم، متمرکزتر و سرکوبگرتر آنها در عمق رابطه تولید اضافه ارزش و سرشکن شدن بار عظیم فقر و گرسنگی و فجایع اجتماعی ناشی از بروز آنها در زندگی روزمره توده های کارگر نیز موضوعی است که شرح آن نیازمند نگارش نوشته های طولانی است. در یک کلام سرمایه داری در بند بند وجودش سرچشمه گرسنگی، سیه روزی و بی خانمانی و فساد و فحشاء و همه بلیه های شوم انسانی است. برای ریشه کنی فقر باید ریشه سرمایه داری را کند، حتی برای کاهش فقر باید شریان حیات این نظام را با قدرت هر چه بیشتر فشار داد.

سالیان زیادی است که اپوزیسیون های رنگارنگ راست و چپ همه اش از دولت ها، از دیکتاتوری و زورگویی حکومت ها، از فقدان دموکراسی و آزادیهای سیاسی و از این قبیل مسائل سخن می رانند، (آنان به راستی چشم بسته غیب می گویند)!! اپوزیسیون های راست از ضرورت اصلاح رژیم ها و اپوزیسیون های چپ رادیکال!! از اهمیت سرنگونی دولت ها داد سخن سر می دهند. واقعیت این است که حتی چپ ترین و پرهیاهوترین و « کمونیست » نماترین این جریانها، تنها در باره تبعات و عوارض بیرونی معضل جنجال می کنند و هیچکدام از آنها بر ریشه های واقعی درد و سرچشمه وجود بیماری انگشت نمی گذارند. دیکتاتوری، بی حقوقی، فقدان آزادیهای سیاسی و مدنی و وجود دولت ها همه و همه تبخاله های عفونی غده بدخیم و سرطانی سرمایه هستند و تغییر و سرنگونی و استقرار آنها بدون اینکه بخش لایتجزائی از یک جنبش نیرومند طبقاتی و کارگری برای محو شالوده حیات سرمایه داری باشد حلال مشکلی نخواهد بود. این موضوعی است که در تمامی تاریخ مبارزه طبقاتی درون جامعه ما و در

سراسر عمر جنبش کارگری ایران به گونه ای وارونه از سوی اپوزیسیون های سیاسی غیر کارگری یا توسط فرمیسم راست و چپ درون این جنبش به ذهن توده های کارگر القاء گردیده است. این بازگونه پردازی را باید شناخت و آن را برای همیشه از فرایند جاری پیکار به کلی جاروب کرد.

« سرمایه ستیزی»!! مدعیان روز تحزب کمونیستی طبقه کارگر، چیزی بیش تر از یک پرچم دروغین برای حمل محموله های غیرمجاز نیست. اینان از « کمونیسم» و ضد سرمایه داری بودن حرف می زنند اما آنچه در عمل دنبال کرده اند و دنبال می کنند این است که همه عیب ها اساساً یا به طور غالب در وجود این و آن دولت خلاصه می گردد!!! عده ای می گویند معضل در مذهبی بودن حکومت است، گروهی اصرار دارند که ریشه بدبختی ها در وجود دیکتاتوری است، ناسیونالیسم چپ داغدار موقعیت ضعیف!! بورژوازی صنعتی میهن پرست که اخیراً از طریق « شورای هماهنگی تشکلهای کارگری» به درون کمیته هماهنگی هم راه یافته است، گرد و خاک به پا می کند که کمبود انباشت صنعتی سرمایه و یکه تازی سرمایه تجاری!! علت العلل همه دردها است!!! دار و دسته های دیگر تعزیه رانت خواری و اقتصاد نفتی بر پای می دارند و شیدادوار توده های کارگر را به مشکل وجود مثنی رانت خوار رجوع می دهند. فرمیسم راست سندیکالیستی فقدان یک دکه صنفی چون و چرا با صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری را اساس همه مصائب می خواند و حول ضایعه بی سندیکائی بلوا به راه می اندازد. اربابان احزاب و فرمیسم چپ سکت گرا، بی حضوری سکت خویش در قدرت سیاسی را اس و اساس همه فلاکت بشر می بیند و طبقه کارگر را به صورت مدام به اهمیت رفع این مصیبت سیاه! هشدار می دهند.

همه اینها با همه شداد و غلاظ از طبقه کارگر و جنبش کارگری و از امر رهائی کارگران سخن می گویند. یک چیز کاملاً روشن است. هر کسی از ظن خود یار و هوادار و حزب و نماینده و قائم مقام توده های کارگر شده است. همگی مشکل خود را به حساب ریشه و بنیاد معضلات طبقه کارگر می نویسند. اما مشکل کارگران نه آنچه اینان می گویند که بالعکس کار مزدوری و نفس موجودیت نظام بشرستیز سرمایه داری است. انباشت صنعتی بیشتر نه تنها چاره رفع فقر نیست که به نوبه خود سرچشمه تشدید دهشتناک تر استثمار و زاینده انفجار فقر و بیکاری و گرسنگی توده های کارگر است. بسنده کردن به دکه صنفی سندیکا و حلق آویزی مبارزات خود به دار قوانین سرمایه، نه کاهنده فقر که تضمین ماندگاری و تعمیق مستمر فقر در زندگی توده های کارگر است. آویختن به دامن اربابان سکت ها نه رسم پیکار و ستیز با فلاکت و فقر که دست کشیدن از مبارزه طبقاتی به نفع بورژوازی است. ریشه گرسنگی و بی حقوقی و بی خانمانی و تمامی سیه روزی های کارگران نه در وجود کفه سنگین سرمایه تجاری، نه در پدیده موسوم به رانت خواری، نه در صرف مذهبی بودن دولت و نه در مجرد دیکتاتوری و هار بودن قدرت سیاسی حاکم که اساساً در وجود بختک منحوس سرمایه داری است. همه بلیه های دیگر از اینجا می جوشند و تا سرمایه داری هست همه سیه روزیهاج و جنایت ها، وجود دارند، لحظه به لحظه بازتولید می شوند و ثانیه به ثانیه توسعه می یابند و تعمیق می گردند.

سرمایه داری ام الفساد عصر و ارض است، برای مبارزه علیه هر نوع بی حقوقی، برای هر درجه تقلیل استثمار، برای کاهش هر نوع تبعیض و مظالم موجود باید در صور مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری دمید. اعتراض ما به سطح نازل دستمزدها باید جزء لاینفک پیکار سراسری ما علیه بردگی مزدی باشد. آنان که ما را به جنبش سندیکائی، به قبول اساس سرمایه داری و به گرفتن مزد بیشتر در قبال تمکین به بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار اندرز می دهند به طور قطع دشمنان ما و در بهترین حالت دوستان نادان ما هستند. بخشی از اینان به دروغ و در منتهای ریاکاری لفظ ضد سرمایه داری یا حتی کمونیسم را ورد تسییح و نقش جانماز خود می سازند. آنان خود را در پشت این الفاظ قایم می کنند تا در عمل برای سوق دادن مبارزات شما به ورطه سندیکاسازی و مبارزه قانونی از همه برگ های سوخته و ناسوخته سود جویند. مبارزه ما علیه بیکاری بدون سازمانیابی گسترده سراسری ما علیه سرمایه داری آب در هاون کوبیدن است. در این جهنم شعله ور شرارت سرمایه داری و آکنده از میلیارد کارگر بیکار در سطح جهانی، کدام دولت ابله بورژوازی است که برای تظاهرات عده ای بیکار بدون اینکه آنان از حمایت بخش های شاغل طبقه شان برخوردار باشند و بدون اینکه کارگران شاغل روند ارزش افزائی سرمایه را بر سر صاحبان شرور این نظام خراب کند، دست به عقب نشینی بزنند؟! اینان قرنی است که در گوش ما موعظه می کنند که جنبش فراطبقاتی زنان برپای داریم و در دوزخ سیاه سرمایه حصول برابری زنان و مردان را جشن گیریم! در دنیائی که کار رایگان ۲۰ میلیون زن خانه نشین ایرانی پشتوانه مهم تولید سودهای نجومی سرمایه داران است. در جامعه ای که کار بدون مزد میلیونها زن خانه دار کارگر، کل طبقه سرمایه دار و دولت بورژوازی را از پرداخت عظیم ترین بخش هزینه پرورش ارتش نیروی کار معاف می سازد، کدام بورژوازی احمق و کدام دولت بورژوازی احمق تر در غیاب یک جنبش کارگری رادیکال و نیرومند ضد سرمایه داری به اعتراض این یا آن زن کارگر گوش خواهد داد؟!

ما توده های عظیم فروشنده نیروی کار، تاریخاً زیر فشار ناآگاهی ها، بی آفقیها، ناتوانی در شناخت جامع الاطراف سرمایه داری، ضعف بصیرت طبقاتی در دیدن پیوند ارگانیک وجوه مختلف هستی اقتصادی، سیاسی، مدنی و اجتماعی این نظام، نگاه خام بیگانه با ماتریالیسم انقلابی به ظرفیت پیکار طبقاتی خویش و در یک کلام زیر فشار افکار و فرهنگ و نوع نگرش طبقه مسلط اجتماعی قادر به تشخیص راه از بی راهه نشده و به اشکال جوراجور در دام راهبردهای رفرمیستی راست و چپ فرو غلطیده ایم. این ما توده های فروشنده نیروی کار بودیم که سالیان دراز در عمق توهمات و ناآگاهی ها، زمانی به «ضد امپریالیسم» بورژوائی و جمهوری خلق «حیدر خان» ها آویختیم، سالیان دراز جنبش عظیم طبقه مان را در رفرمیسم منحنی حزب توده منحل ساختیم. گاه چشم امید به قدرت اعجاز نیروهای چریکی دوختیم. در غیاب آگاهی و تشکل و قدرت مستقل خویش انقلاب بهمین را به فجع ترین شکل باختیم. در روزهای متعاقب انقلاب، به نیروهای ضد کارگری مزدور سرمایه نظیر اکثریت فدائی و باز هم حزب توده روی کردیم. در کردستان کل قدرت طبقاتی خویش را گلوله تفنگ ناسیونالیسم کرد و شرکای سکت ساز آنها نمودیم. در تمامی این سالها و دوره ها به وحشیانه ترین شکل ها سرکوب شدیم. بورژوازی با همه زرادخانه های نظامی اش به طور مستمر و نقطه به نقطه، مبارزات ما را در هم کوبید اما این فقط یک روی سیاه سکه بود. رویه

دیگرش این بود که ما در هیچ کجا در میدان واقعی پیکار طبقاتی آگاهانه و افق دار ضد سرمایه داری خود مستقر نبودیم. ما سرکوب و سرکوب و باز هم سرکوب شدیم در حالی که همه جا هم در پشت سر اپوزیسیونهای چپ و راست بورژوازی راه می رفتیم و و زیر فشار توهمات خود به این نیروها از میدان واقعی جنگ با اساس سرمایه داری و برای محو کار مزدوری دور می ماندیم.

آنچه از دیرباز تا حال بر سر مبارزات توده های طبقه ما رفته است، امروز هم به گونه ای موحش جنبش طبقاتی ما را آزار می دهد. هنوز هم بسیاری از منادیان رهائی ما یا حتی فعالین خود ما به بدترین شکلی اسیر توهمات سندیکالیستی هستند. آنان سخت متوهمند و اتحادیه های «کارگری»!!! سرمایه دار و تا مغز استخوان مزدور سرمایه جهانی را بعنوان حامی جنبش ما به خورد توده های طبقه مان می دهند. موج مبارزه ضد سرمایه داری همزنجیران ما در شرکت واحد اتوبوسرانی را در دالان تنگ و سیاه سندیکاسازی خفه می کنند و کالبد خفه شده آن را تسلیم موج سرکوب نیروهای دژخیم بورژوازی می نمایند. از بدترین مزدوران سرمایه، از چهره هائی چون «گای رایدر» مهدی موعود و قائم منتظر می سازند تا در پناه توسل ما به آنان هر نوع جنب و جوش ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدوری طبقه ما را به بن بست بکشانند. هنوز هم سکت چند نفری منزوی خود را حزب طبقه ما جا می زنند و لحظه به لحظه از فعالین ما می خواهند که جنبش ضد سرمایه داری و طبقاتی خود را رها ساخته و مواد و مصالح حزب باقی های جدید آنها گردند.

با گذشته جنبش ما چنان شده است و با حال آن چنین می شود. یک چیز از روشنی آفتاب هم بسیار روشن تر است. ادامه این وضعیت سوای سرکوب شدن هر چه وحشیانه تر توسط بورژوازی، سوای تحمل شکست و شکست و باز هم شکست هیچ نتیجه دیگری را نوید نمی دهد. تداوم این سنت و سیره سوای یأس، سرخوردگی، بی افقی بیشتر و تشنت افزونتر، حاصل دیگری ندارد. ادامه این وضعیت ما را به جائی رسانده است که تبدیل به یک جمعیت ۵۰ میلیونی گرسنه، اسیر سیاهچال فقر و غرق در بی حقوقی مطلق شده ایم. اگر آنچه امروز تحمل می کنیم، پذیرفتنی است!!! می توانیم در مبارزات خویش هم بر همان شیوه های گذشته باقی مانیم!!! اما اگر غیرقابل تحمل است هیچ راهی سوای تغییر بنیادی در روال کار تا کنونی نیست. باید به نیروی سرنوشت ساز توده های طبقه خود اعتماد و اتکاء کنیم. این ما کارگران، ما توده های عظیم فروشنده نیروی کاریم که به حکم هستی طبقاتی و اجتماعی خویش ضد سرمایه داری هستیم و هیچ و هیچ و باز هم هیچ راهی سوای مبارزه علیه سرمایه داری و سوای پیکار برای محو کامل سرمایه داری در پیش روی خود نداریم. ما می توانیم خود را سازمان دهیم، می توانیم آگاهتر و آگاهتر شویم. مارکس انسان آگاهی از طبقه ماست و آموزش های او گفتگوی پیکار طبقاتی ما علیه سرمایه است. هیچ سکتی محق نیست تحریف این آموزشها را مصالح دکانداری خود کند و زیر نام مارکس مبارزه ضد سرمایه داری ما را ابزار کسب قدرت خود بر ما سازد. یک راه بیشتر در پیش پای ما نیست. درهای خانه همدیگر را بکوبیم، تمامی بحث و گفتگوی خود را حول مبارزه علیه سرمایه داری متمرکز سازیم. دست همدیگر را در کارخانه و مدرسه و اتوبوس و کوچه و بیمارستان و شهر و دیار بفشاریم. همسان دانه های زنجیر به هم پیوند خوریم. سرمایه را ما تولید می کنیم و دولت سرمایه داری و طبقه سرمایه دار تا زمانی هست که محصول کار و تولید ما به سرمایه

مبدل می گردد. ما کاملاً توان آن را داریم که پروسه تولید سرمایه را بر سر دولت و صاحبان سرمایه خراب کنیم. هر حرکت ما برای حصول هر مطالبه ای می تواند حرکتی در راستای اخلاص تولید اضافه ارزش ها و سرمایه ها باشد. مسأله اساسی این است که ما کل این مبارزات و کل عرصه های پیکار را نه در شکل جدال برای حل و فصل مسائل معیشتی در چهارچوب موجودیت سرمایه داری بلکه بعنوان سنگرهای پیوسته یک جنبش سراسری برای عقب راندن بورژوازی، برای تضعیف بیش و بیشتر نظام بردگی مزدی، برای در هم شکستن قدرت دولتی سرمایه داری، برای سازمان دادن انقلاب علیه سرمایه و برای محو کار مزدوری دنبال کنیم. فراموش نکنیم که توده های طبقه ما این توان را دارند و فقط آنهاست که از این توان برخوردارند.

ناصر پایدار

۱۵ اوت ۲۰۰۷

منبع: سایت سیمای سوسیالیسم